مَمَلی و مُرَستِه و ننِه وزکله

سراینده :شهره حاجی ملا حسین
تصویر گر:علی محمدی



مَمَلی و مُرَستِه و ننِه وزکله

مرسته به حرف مادربزرگش گوش نمی دهد و از خانه بیرون می رود. سر راه با غرور، به مملی و اهالی روستا بی اعتنایی می کند. ننه وزکله، جادوگر بدجنس او را می دزدد. مرسته با پشیمانی از خدا کمک می خواهد. مملی او را پیدا می کند. جادوگر هم که با موی مرسته جادو کرده بود با خوردن جادو مسموم می شود.

نام کتاب : **مملی ومرسته وننه وزکله**

سرشناسه	:حاجی ملاحسین ، شهره ، ۱۳۵۲ -
عنوان و پدیدآور	مملی و مرسته و ننه وزکله/شاعر شهره حاجی ملاحسین ؛ تصویرگر علی محمدی.
مشخصات نشر	:تهران: قیوم، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری	: ۱۲ ص.:مصور (رنگی).
شابک	:: ۳۵۰۰ ریال 0-11-9943-964
یادداشت	:فیپا
یادداشت	:گروه سنی : الف، ب
موضوع	:شعر کودکان .
شناسه افزوده	:محمدی ، علی ، تصویرگر
رده بندی دیویی	: ۱فا۸
نشانه اثر	: ۱۳۸۵ م ۱۷۵۵۷ح
شماره کتابخانه ملی	:۲۲۰۵۱-۸۵م

شاعر: شهره حاجی ملا حسین

تصویرگر:علی محمدی ۰۹۱۲۳۵۷۱۶۷۲

چاپ:دانش پناه

ناظرچاپ:عشرت گودرزی

تعداد:۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ:اول ۱۳۸۵

قیمت: ۳۵۰ تومان

ناشر:قیوم

مرکزپخش:نشرقیوم ۰۹۱۲۱۹۸۳۱۷۶



آلِستونُ وَلِستون   يك شعر فارسي بِستون
اِسمِش رو بذار مُرَستِه   تاج سَرِش گُلدَسته
چارقَدِ سرش سُرخابيه   خورشيد كُلاش آفتابيه
توي دِه ما يكي يِدونه است   واسه مادر گُل گُلخونه است
با پيرها مهربونه   قدرشون رو مي دونه
با جوون ها سازگار   اما نه با خواستگار
جوجه ها رو ناز مي كُنه   قفسها رو باز مي كُنه
قصه رو آغاز مي كُنه   تو خوابش پرواز مي كُنه
اما ... !
اما يِه روز پاييز   باد اُفتادِش توُ شاليز
آسمون رعد و برق زد   از سَمتِ غرب تا شرق زد
مادر بزرگ بلند شد   بَندِ دِلش سَمند شد
مُرَستِه جان كجايي   مادر يِه وقت نچايي
بيا به زير كُرسي   بدون كفش و اُرسي
هوا داره سرد مي شه   پُر از غُبار ، گَرد مي شه
مادر يِه وقت تَب مي كني   روز دِلمو شب مي كني



مُرَستِه گوش نمي كرد
تَنِش روپوش نمي كرد

مي رفت به بازيگوشي
با خرگوشي و موشي

اما يكى از توى آب
هَمَش مى گفت مُرَستِه گلاب

تو اينجا بهتريني
طناز و گُل تريني

مَمَلي ميخواست بازي كُنِه
مُرَستِه رو راضي كُنِه

مُرَستِه روشو كَج كرد
لوس شد دوباره لَج كرد

مَمَلي كچل موهات كوش
شِويد دورِ كُلات كوش

مَمَلي سُرخ و سفيد شد
تَب كرد مثال بيد شد

مُرَستِه رفت چمن زار
چشمه سبز و گُلزار

محسن پسرِ كَدخدا
با بچه ها ندا و هُدي

تُو راهِ خونه كَريم
نَوه مَشت بابا رحيم

مُرَستِه رو كه ديدند
سلام كردند ، خنديدند

مُرَستِه باز سلام نكرد
خودش رو هم كلام نكرد

رفتش درون باغي
كُلبه دُزد و ياغي

كولون باغ بسته شد
مُرَستِه باز خسته شد

جلوي چشمش دو راهي شد
همه جاها سياهي شد

جلو اومد پيرزن
با كُلاه و بادبِزَن







مُرَستِه با آشك سرد   با بُغض و با آه و دَرد
به آسمون نگاه کرد   گريه و زاري ، آه کرد
خُداي من کُجايي   اينجا مي شه بيايي
بي اعتنايي زشته   تُو هر کتاب نوشته
مي شه من رو ببيني   غم از دِلم بِچيني
جز تو کسي نمي دونه   اينجا دلم تُو زندونه
خداي نازنين من   عزيز و بهترين من
من از تو خواهش مي کُنم   با خوبي سازش مي کُنم
نجات من به دستِ توست   حياتِ من به شَستِ توست
مُرَستِه دير کرده بود   مادرش رو پير کرده بود
مَمَلي مى گفت غم نخور   حِرصِ دَم به دَم نخور
بعدش رُو قاطرش پريد   فکري به خاطرش جهيد
اون مي دونست که يك غار   پُر از تاريکي و مار
اَسير يك طِلِسمه   چاره اش فقط يك اسمه
با قاطِرش چِهار نعل تاخت   نترسيد از بُرد و باخت





وقتي كه اونجا رسيد　　آروم كِناري پَريد
يواشي و پاورچين　　أومد كنار پَرچين
داخل غار تاريك بود　　راهِش تَنگ و باريك بود
ديد كه مُرَستِه گُلاب　　خوابيده تنها رُو آب
موهاش رو بُريده بودند　　كفش هاش رو دزديده بودند
مَمَلي كه طاقت نداشت　　يك لحظه راحت نداشت
قُفل در رو با دست كشيد　　ميله ها رو آرُوم بُريد
طِلِسم قُفل شكسته شد　　ريختش پايين گُسَسته شد
مُرَستِه بيدار شد　　سرحال و هشيار شد
گفت مَمَلي كُجايي　　مُردَم از اين تنهايي
حالا كه موهام رو چيدند　　گيسوهام رو بُريدند
باز هم بَرام گُل مياري　　گُلپَر و سُنبُل ميارى
باز هم مياي به قصه هام　　هَرَس كُني اين غُصه هام
مَمَلي رَنگِش پَريده بود　　عقل از سَرش دويده بود
گفت اَگِه قابل باشم　　يِه مَردِ كامل باشم
هميشه تُو قِصه تَم　　تُو شادي و غُصه تَم





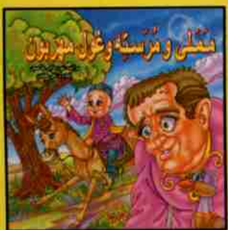
نَنِه وزکلـه بـاد کــرده
فـریـاد و بـیـداد کــرده

مسموم شـده سَم خـورده
یِـه پـیـالِـه غم خـورده

مَمَلي کـه دیـدِش خندید
أفـتـاد زمـین و غَـلطید

نَنِـه وز کَلِـه چِـز کــردی
سـیـاه شــدی، وز کــردی

دوبـاره رُو دست خوردي
باز هم تو شِکست خوردي













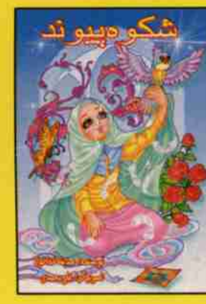












- قهرمان داستان کودکی عادی بین شش تا دوازده سال می باشد که در فضای ساده و با طراوت روستا در خانه مادربزرگش زندگی میکند. مملی به عنوان شخصیت دوم داستان، مکمل مرسته است و دارای شخصیتی ساده لوح ، مهربان و فداکار است. مشکلاتی که در اثر بی دقتی یا اشتباه و لغزش برای قهرمانان داستانها پیش می آید، با یاری خواستن از خداوند برطرف می شوند.
- اسم مرسته برگرفته از فعل رستن به معنی نجات دهنده و آزادیبخش، می باشد.
- داستان های مملی و مرسته بیشتر شروعی شاد دارند و به پایانی خوش ختم می شوند.

نشر قیوم

مرکز پخش: ۰۹۱۲۱۹۸۳۱۷۶ نمابر: ۳۳۳۵۶۴۹۰

Email:nashr_ghayyum@ yahoo.com

ISBN:964-99431-1-0

9789649943114